

نشریه ادبیات تطبیقی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۶، شماره ۱۰، بهار و تابستان ۱۳۹۳

بررسی وام واژه‌های فارسی امثال مولد در مجمع الأمثال میدانی*

(علمی - پژوهشی)

دکتروحید سبزیان پور
دانشیار دانشگاه رازی کرمانشاه
هدیه جهانی
دانشجوی کارشناسی ارشد رشته ادبیات عربی دانشگاه رازی

چکیده

امثال مولد به دسته‌ای از ضرب‌المثل‌های عربی گفته می‌شود که تازه رسیده، نوحاسته و غیر عربی هستند و در اثر اختلاط فرهنگی و نژادی عرب‌ها با دیگر ملل، به فرهنگ و ادب عربی نفوذ کرده‌اند. در این امثال، واژه‌های فارسی بسیاری دیده می‌شود که در سه دوره جاهلی، اسلامی و عباسی به ادب عربی نفوذ کرده‌اند. امثالی که واژه‌های دو دوره اول و دوم را دارند، با آن که ریشه فارسی دارند، رنگ و بوی فارسی خود را از دست داده، در ادب عربی بومی شده‌اند. وجود واژگان فارسی دسته سوم نشان می‌دهد که مضمون ضرب‌المثل ایرانی است، مانند کالایی که با خود، واژه‌های کشور صادر کننده را منتقل می‌کند، این امثال واژگان فارسی را که عموماً تعلق به تمدن و شهر نشینی دارند، از

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۲/۲/۱۵
wsabzianpoor@yahoo.com

*تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۱۰/۴
نشانی پست الکترونیکی نویسندگان مسئول:

خاستگاه ایرانی خود به فرهنگ عربی انتقال داده است. از دیگر نتایج این تحقیق افزایش ۲۵۰۰ درصدی واژگان فارسی در امثال مولد در مقایسه با قرآن کریم است.

واژه های کلیدی: امثال مولد، واژه های فارسی، ادبیات تطبیقی، فرهنگ و ادب

ایرانی.

۱- مقدمه

۱-۱- بیان مسأله

بسیاری از محققان شکست سیاسی و نظامی ایرانیان از عرب ها را شکست فرهنگی و معنوی نمی دانند؛ زیرا از یک سو ایرانیان عشق به فرهنگ، آداب و سنن خود را از دست ندادند و از دیگر سو، قوم غالب نیز از فرهنگی فراگیر برای اداره دولت اسلامی محروم بود.^۱ خلافت عباسی به پایداری ایرانیان بنیان نهاده شد و خاندان هایی چون آل نوبخت در کنار کاتبانی چون عبدالحمید کاتب و ابن مقفع، تمدن و فرهنگ ساسانیان را در اختیار خلفایی قرار دادند که هیچ تجربه سیاسی ای برای اداره دولت بزرگ اسلامی نداشتند.^۲ به ناچار در این حکومت همه چیز رنگ و بوی ایرانی گرفت، آیین های ایرانی چون جشن های نوروز و مهرگان، سکه های رایج، نوع لباس و... همگی تقلیدی از ایرانیان بود، تا آنجا که ابن خلدون، جاحظ و برخی مستشرقان، دولت عباسی را دولت ایرانی و ساسانی می نامند. (سبزیان پور، ۱۳۸۴، جستاری...: ۸۴-۸۵).

در حکومت عباسی، شاعران، مترجمان، دانشمندان و نویسندگان ایرانی تبار، با حمایت بی دریغ رو به رو شدند؛ زیرا یکی محتاج بود و دیگری مشتاق. در این میان کتاب های بسیاری از زبان پهلوی به عربی ترجمه شد. زبان فارسی در دربار خلافت عباسی رایج و فرهنگ ایرانی به شدت مورد استقبال عرب ها واقع شد.^۳ حکمت های بزرگمهر و دیگر حکیمان ایرانی در کنار احادیث اسلامی مورد توجه قرار گرفت. (سبزیان پور، ۱۳۸۵: تأثیر ترجمه... ۸۷). از این رهگذر واژه های ایرانی بسیاری به ادب عربی سرازیر شد. نفوذ این مهمانان ایرانی به قدری گسترده بود که اخفش به شاگردانش می گوید: جلو من واژه های (فارسی) «بس»، «هم» و «بخت» را به کار نبرید: «سَمِعْتُ الْأَخْفَشَ يَقُولُ لِتَلَامِذَتِهِ: جَبُونِي أَنْ تَقُولُوا: بس، وَأَنْ تَقُولُوا هم، وَأَنْ تَقُولُوا: لَيْسَ لِفُلَانٍ بخت». (حریری، ۱۴۱۸: ۲۲۳).

نفوذ واژه‌ها و اصطلاحات ایرانی به بغداد محدود نمی‌شود؛ مرزها را می‌شکند و به سرزمین‌های دور چون کشورهای آفریقایی سرایت می‌کند. قلقشندی (بی‌تا: ۵ / ۴۲۵) درباره‌ی القاب موجود در دیوان اداری مصر می‌گوید: این لقب‌ها یا عربی هستند و یا غیر عربی، آن‌ها که غیر عربی هستند یا فارسی هستند و یا ترکی، ولی بیشتر آن‌ها فارسی است و دلیل آن این است که خلافت عباسی در بغداد بود و زبان اکثر افراد آن فارسی بود. «هی‌ایما عربیة، وایما عجمیة. والعجمیة منها ایما فارسیة، وایما ترکیة، واکثرها الفارسیة. والسبب فی استعمال الفارسی... أن الخلافة كانت ببغداد وغالب کلام أهلها الفارسیة».

از گفت و گویی که بین یک ایرانی و یک عرب صورت گرفته، می‌توان میزان بالای این تأثیر را دریافت: «ناظر فارسی عربیاً بین یدی یحیی بن خالد البرمکی فقال الفارسی: ما احتجنا إلیکم قط فی عمل ولا تسمیة، ولقد ملکتم فما استغنیتم عنا فی أعمالکم ولا لغتکم، حتی إن طیخکم وأشربتکم ودواوینکم وما فیها علی ما سمینا، ما غیرتموه کالأسفیداج والسکباج والدوغباج، وأمثاله کثیرة وکالسکنجین والخلنجین والجلاب، وأمثالها کثیرة... فسکت عنه العربی.» (صولی، ۱۳۴۱: ۱۹۳/۱): یک ایرانی با یک عرب در مقابل یحیی بن خالد برمکی مجادله می‌کردند. ایرانی گفت: ما هرگز در هیچ کار و نام‌گذاری ای به شما احتیاج پیدا نکردیم. شما حاکم شدید، ولی در کارها و زبانتان از ما بی‌نیاز نشدید تا آنجا که خوراکی و نوشیدنی و دیوان‌هایتان بر اساس چیزی است که ما نامیدیم؛ شما آن‌ها را تغییر ندادید، مثل «اسفیداج»، «سکباج»، «دوغباج»، «سکنجین»، «خلنجین»، «گلاب»، و... عرب در مقابل او ساکت شد.^۴

نفوذ واژگان فارسی در ادب عربی به گونه‌ای است که محقق (۱۳۳۹: ۹۷) از ۳ کتاب به نام‌های «الاعتبار»، «الحوادث الجامعة و التجارب النافعة فی المائة السابعة» و «معید النعم و میید النقم» نام می‌برد که مؤلف آن‌ها یکی در شام دیگری در عراق و سومی در مصر به دنیا آمده و همگی پر از واژه‌های فارسی است، محقق پس از ذکر نمونه‌هایی از کلمات فارسی در این ۳ کتاب می‌گوید: اگر این گونه کلمات و لغات از متون نظم و نثر دوره‌های مختلف گردآوری شود و در کتابی تدوین گردد، چند کتاب دیگر نظیر «المعرب»

جوالیقی و «شفاء الغلیل» خفاجی بر کتب معربّات افزوده می‌شود. محقق در ادامه می‌گوید: اینکه در علم نحو علایم مفصلی برای شناسایی کلمات «عجمه: غیر عربی»، وضع شده، نشان از کثرت نفوذ واژگان غیر عربی بویژه فارسی، به فرهنگ عربی دارد. همچنین نک: (عبد الرحیم، ۱۴۱۰: ۱۸-۳۰).

استقبال از زبان فارسی به قدری گسترش یافت که بچه‌های کوفه در کوچه و بازار اشعار فارسی می‌خواندند^۵ تا آنجا که احساس خطر از گسترش زبان فارسی در میان عرب‌ها آن قدر افزایش یافت که عده‌ای متوسل به جعل احادیثی با این مضمون گردیدند که زبان قهر خداوند و اهل جهنم فارسی است. در مقابل، ایران دوستان هم بیکار نمانده به جعل احادیثی با معنای عکس آن پرداختند. (آذرنوش، ۱۳۸۴: ۱۱-۲۰). نکته دیگر، فارسی‌گویی پیامبر (ص) و امامان شیعه است، به راستی معلوم نیست که امامان شیعه به زبان فارسی سخن می‌گفته‌اند یا نه؛ ولی عبارات فارسی بسیاری از آنان نقل شده که از جهت زبان‌شناسی اهمیت بسیار دارد؛ زیرا از نشانه‌های نفوذ این زبان در ادب عربی است.^۶

۱-۲- نفوذ امثال فارسی به ادب عربی

در نتیجه اختلاط کم نظیری که بین دو ملت ایران و عرب پیش آمد، ضرب‌المثل‌های حکیمانه ایرانیان که شهرت فراوان داشتند،^۷ سیل آسا به ادب عربی سرازیر شد؛ به گونه‌ای که شاعران عرب در اشعار خود، صریحاً به ده‌ها ضرب‌المثل ایرانی اشاره کردند. (سبزیان پور، ۱۳۸۹، نقبی...: ۶۹-۹۶) و ده‌ها پند و اندرز حکیمانه در منابع عربی نقل شد که ایرانیان باستان آن‌ها را بر ابزار و لوازم زندگی خود می‌نوشتند. (سبزیان پور، ۱۳۹۰، نگاه‌ی...: ۱۴۷-۱۷۶). صالح بن عبدالقدّوس به تنهایی بیش از ۱۰۰۰ سخن حکیمانه ایرانی را به ادب عربی منتقل می‌کند. (سبزیان پور، ۱۳۹۰، بازتاب...: ۵۳).

۱-۳- امثال مولّد و واژه‌های فارسی

در دوره عباسی پدیده جدیدی به نام امثال مولّد به وجود آمد که در تعریف آن گفته‌اند: «امثال مولّد به ضرب‌المثل‌هایی گفته می‌شود که اصالتی غیر عربی دارند، متعلّق به فرهنگ عربی نیستند و در ابتدای عصر عباسی اوّل وارد زبان عربی شده‌اند. (مفتاح الحداد، ۱۹۹۸: ۳۰). در میان کتاب‌هایی که به امثال مولّد پرداخته‌اند، مجمع الامثال میدانی

(ت ۵۱۸ هـ) نگاه گسترده‌تری را به امثال مولد داشته است. (نک قشامش، ۱۹۸۸: ۱۷۶). میدانی در مجمع الامثال نزدیک ۱۰۰۰ مثل مولد را جمع آوری کرده است. هرچند بر اساس شواهد و قراین بسیار، جای تردید در خاستگاه ایرانی بسیاری از این امثال وجود ندارد^۱، از آنجا که یکی از مهم‌ترین زمینه‌های تحقیق در ادبیات تطبیقی پژوهش در باب وام واژه‌ها است (نظری، ۱۳۸۹: ۲۲۵)، در این مقاله بر آن هستیم که تأثیر فرهنگ و ادب فارسی در ادب عربی را از دریچه جدیدی مورد بررسی قرار دهیم و آن تأمل در واژه‌های فارسی امثال مولد است.

۱-۴- پیشینه تحقیق

خلیل بن احمد؛ سیبویه و ابن درید اولین کسانی هستند که به ترتیب در کتاب‌های «العین»، «الکتاب» و «جمهرة اللغة» به نفوذ واژگان بیگانه در زبان عربی اشاره کرده‌اند. نخستین کتاب مستقلی که در این زمینه نوشته شده، «المعرب من الکلام الاعجمی» از جوالیقی است. دو اثر به نام «الالفاظ الفارسیة المعربة» و «واژه‌های دخیل در قرآن مجید» از دو خاورشناس به نام «ادی شیر» و «آرتور جفری» در این خصوص به چاپ رسیده است. برای اطلاع بیشتر نک: (قربانی، ۱۳۸۸: ۴۹-۵۱).

از مقاله‌هایی که در این زمینه به چاپ رسیده، می‌توان به آثار زیر اشاره کرد: «تأثیر زبان فارسی در زبان عربی»^۲ در دو بخش از مهدی محقق؛ «واژه‌های فارسی کتاب الاعتبار»^۱ مسعود جعفری؛ «تعریب یا عربی نمودن واژه‌های بیگانه»^{۱۱} خدامراد مرادیان؛ «واژه‌های فارسی در کتاب تقویم الأدویة»^{۱۲} مهدی محقق؛ «وام واژه‌های فارسی در نشوار المحاضرة تنوخی»^{۱۳} آذرتاش آذرنوش؛ «بررسی و تحلیل برخی از وام واژه‌های فارسی دیوان ابونواس»^{۱۴} فرامرز میرزایی و مریم ترکشوند.

۲- بحث

قبل از ورود به بحث، ذکر چند نکته لازم می‌نماید:

- ۱- در این تحقیق همه واژه‌هایی را که در منابع مختلف، فارسی دانسته شده و در امثال مولد آمده، با استناد به منابع جدید و قدیم، مورد بررسی قرار داده‌ایم.

۲- برای هر واژه فارسی، همه امثال مولدی را که در آنها واژه مذکور آمده، ذکر کرده‌ایم.

۳- در دو بخش جاهلی و قرآنی، پس از واژه فارسی بدون شرح و توضیح، اشعار جاهلی و یا آیه قرآن مربوط را ذکر کرده، سپس، مثل مولد مورد نظر را آورده‌ایم.

۳- به سبب تنگنای مجال مقاله از ترجمه عبارات عربی خودداری کرده‌ایم.

۴- قرآینی را که نشان می‌دهد مضمون مثل ایرانی است، در پی نوشت آورده‌ایم.

۲-۱- عصر جاهلی

۲-۱-۱- باز

جوالیقی (۱۴۱۰: ۱۸۲)، ادی شیر (۱۹۸۸: ۱۵) و مکنزی (۱۳۸۸: ۵۱) این واژه (نام نوعی پرنده) را فارسی معرفی کرده‌اند.

كَأَنَّ غَلَامِي إِذْ عَلَا حَالَ مَتْنِهِ / عَلَى ظَهْرِ بَازٍ فِي السَّمَاءِ مُحَلَّقٍ (امری القیس، ۲۰۰۴: ۱۳۱).

إِذَا لَمْ يَنْفَعَكَ الْبَازِي فَانْتَفِ رِيشَهُ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۱/۱۰۵)، لَا تُرْسِلِ الْبَازِي فِي الضَّبَابِ. (همان، ۲/۲۶۹).

۲-۱-۲- برق

جوالیقی (۱۴۱۰: ۱۵۷) واژه برق را فارسی دانسته است.

أَعْنِي عَلَى بَرَقِ أَرَاهُ وَمِيضٍ / يُضِيءُ حَيًّا فِي شَمَارِيخِ بَيْضٍ (امری القیس، ۲۰۰۴: ۱۲۱). این واژه در قرآن کریم ۶ بار ذکر شده است از جمله: «فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ» (قیامه، ۷).

لَيْسَ فِي الْبَرَقِ اللَّامِعِ مُسْتَمْتَعٌ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲/۲۶۹).

۲-۱-۳- تاج

«تاج» کلاه جواهر نشان که سلاطین بر سر کنند. (دهخدا، ۱۳۷۷: ۴/۶۱۱۴). این واژه در کتیبه‌های اعراب قبل از اسلام دیده شده است. نک: (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۱۲۲). کلمه تاج به زبان‌های کهن به آرامی - taga و عبری - taga و سریانی - tag و ارمنی - tag راه یافته

است. (آذرنوش، ۱۳۸۰: ۱۱۰). جوایقی (۱۴۱۰: ۲۱۸) و ادی شیر (۱۹۸۸: ۳۴) این واژه را فارسی می‌دانند.^{۱۵}

بِمَمْلَكَةٍ عَلَيْهَا تَاجٌ عَزٌّ / وَقَوْمٍ مِنْ بَنِي عَبَسٍ شُهُودٍ (عنترة، ۱۸۹۳: ۲۶).
تَاجُ الْمُرُوَّةِ التَّوَّاضِعِ^{۱۶}. (میدانی، ۲۰۰۳: ۱ / ۱۷۰).

۲-۱-۴- جندی

جفری (۱۳۷۲: ۱۷۲) این واژه را فارسی و به معنای سرباز می‌داند.

وَرَمَانِيٍّ مِنْ بَعْدِ أَنْصَارِ جَنْدِيٍّ / فِي هَمُومٍ أَكَابِدُ الْوَجْدِ وَحَدِيٍّ (جیدا بنت زهراء، نقل از
یموت، ۱۹۳۵: ۴۹).

این واژه در قرآن کریم نیز ۷ بار ذکر شده است؛ برای نمونه: «وَإِنَّ جُنُدَنَا لَهُمُ الْعَالِيُونَ»
(صافات، ۱۷۳).

كُرْدِيٌّ يَسْخَرُ مِنْ جُنْدِيٍّ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲ / ۱۸۱).

۲-۱-۵- جوهر

جوایقی (۱۴۱۰: ۲۳۷) آن را فارسی و معرب جوهر دانسته است، این واژه در پهلوی
gohar و gohr است. نک: عبدالرحیم (۱۴۱۰: ۲۳۷). مکنزی (۱۳۸۸: ۷۹) و ادی شیر
(۱۹۸۸: ۴۶) نیز آن را فارسی دانسته‌اند.

إِنَّا نَضْرِبُ بَيْضَ أَخْلَصَتْ / فَلَهَا مِنْ جَوْهَرِ الْعِتْقِ نَجَارٌ (فند زمانی، ۱۹۸۶: ۱۵).
الْحَسَدُ فِي الْقَرَابَةِ جَوْهَرٌ، وَفِي غَيْرِهِمْ عَرَضٌ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۱ / ۲۵۳).

۲-۱-۶- خیر

«خیر» در لغت به معنای نیکویی و تفصیل دادن کسی بر کس دیگری است. جوایقی
(۱۴۱۰: ۲۷۶) و ابن منظور (۱۴۰۸: ۴ / ۲۵۷) این واژه را فارسی معرفی کرده‌اند.
عَفَّ صَلِيبٌ إِذَا مَا جُلِبَةُ أُرْمَتْ / مِنْ خَيْرِ قَوْمِكَ مَوْجُوداً وَمَعْدُوماً (اسود بن یعفر، بی‌تا:
۵۹).

این واژه در قرآن کریم ۱۹۱ بار به کار رفته از جمله: «..وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ» (مومنون،
۲۹).

سُلْطَانُ غَشُومٍ، خَيْرٌ مِنْ فَتْنَةٍ تَدُومٌ^{۱۷}. (همان، ۱ / ۳۸۶) صَفَقَهُ بِنَقْدِ خَيْرٍ مِنْ بَدْرَةٍ بِنَسِيئَةٍ. (همان، ۴۵۱)، شبر فی أليہ خیرٌ من ذراعٍ فی رية. (همان، ۴۲۳)، وَضِيعَةٌ عَاجِلَةٌ خَيْرٌ مِنْ رِيحٍ بَطِيءٍ^{۱۸} (همان، ۲ / ۳۹۶)، فَوْتُ الْحَاجَةِ خَيْرٌ مِنْ طَلَبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا^{۱۹} (همان، ۹۶)، غِبَارِ الْعَمَلِ خَيْرٌ مِنْ زَعْفَرَانِ الْعَطَلَةِ^{۲۰} (همان، ۷۱)، الْمَرْكُوبُ خَيْرٌ مِنَ الرَّكَابِ^{۲۱}. (میدانی، ۲۰۰۳: ۳۴۳).

۲-۱-۷- درهم

«درهم» به معنای سکه نقره، معرب از یونانی است. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۵۳۸ / ۲۱). ثعالبی (۲۰۰۱: ۳۳۹) آن را مشترک بین فارسی و عربی دانسته. جوالیقی (۱۴۱۰: ۵۵) آن را یونانی، مکنزی (۱۳۸۸: ۲۴۲)، جفری (۱۳۷۲: ۲۰۴) و آذرنوش (۱۳۸۶: ۱۶) از پهلوی dang دانه و danak دانسته‌اند.

وَفِي كُلِّ أَسْوَاقِ الْعِرَاقِ إِتَاوَةٌ / وَفِي كُلِّ مَا بَاعَ أَمْرٌ مَكْسُ دِرْهَمٍ (جابر بن حنی، نقل از ضبی، بی تا: ۲۱۱).

كَصَاحِبِ الْفِيلِ يَرْكَبُ بَدَانِقٍ وَيَنْزِلُ بِدِرْهَمٍ^{۲۲}. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲ / ۱۸۱)، لَا رَسُولَ كَالدِّرْهَمِ. (همان، ۲۷۰)، مَا الْمَرْءُ إِلَّا بِدِرْهَمِيهِ. (همان، ۳۴۲)، الدِّينَارُ الْقَصِيرُ يَسُوِي دِرَاهِمًا كَثِيرَةً. (همان، ۱ / ۳۰۰).

۲-۱-۸- دین

دهخدا (۱۳۴۵: ۵۷۲ / ۲۲) درباره ریشه واژه دین ۳ احتمال عبری، عربی و فارسی را برشمرده، جفری یک بار (۱۳۷۲: ۲۰۷) آن را فارسی و بار دیگر (ص ۴۰) عیلامی dhena دانسته است. مکنزی (۱۳۸۸: ۲۶۴) آن را از واژه‌های پهلوی برشمرده است. نک: برگ نیسی (۱۳۷۴: ۲۴).

لَئِنْ حَلَلْتِ بَجَوْ فِی بَنِي أَسَدٍ / فِی دینِ عَمْرٍو وَحَالَتْ بَيْنَنَا فَذَكِّ (زهیر، ۲۰۰۵: ۴۴). این واژه در قرآن کریم ۹۷ بار ذکر شده است؛ برای نمونه: «...جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ..» (مومنون، ۷۸).

رَأْسُ الدِّينِ الْمَعْرِفَةُ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۱ / ۳۴۶).

۲-۱-۹- دینار

جوالیقی (۱۴۱۰: ۳۰۷) واژه «دینار» را فارسی دانسته است. دهخدا (۱۳۴۵: ۲۲/۵۷۴) احتمال داده است که این واژه یونانی و مأخوذ از لفظ دیناریوس «ده تایی» باشد. هَلْ أَنْتَ بَاعْتِ دِينَارٍ لِحَاجَتِنَا / أَوْ عَبْدَ رَبِّ أَخَا عَوْنِ بْنِ مِخْرَاقٍ (تابط شرا، ۱۹۹۹: ۲۴۵). این واژه در قرآن کریم نیز ۱ بار ذکر شده است: «...وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأَمَّنْهُ بِدِينَارٍ لَأُؤَدِّهَ..» (آل عمران، ۷۵).

لَا يُبْصِرُ الدِّينَارَ غَيْرَ النَّاقِدِ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲/۲۷۰)، الدِّينَارُ الْقَصِيرُ يَسْوَى ذَرَاهِمَ كَثِيرَةٍ. (همان، ۱/۳۰۰).

۲-۱-۱۰- زور

«زور» به معنای سخن دروغ است. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۲۵/۵۳۹). جوالیقی (۱۴۱۰: ۳۴۰) و مکنزی (۱۳۸۸: ۲۵۶) به ترتیب این واژه را فارسی و پهلوی دانسته‌اند. زور در پهلوی به معنای گواهی دروغ است که در پازند به صورت ZUR به کار رفته، در سنگ نبشته بیستون هم آمده است (من ستم و زور نکردم). (جفری، ۱۳۷۲: ۲۴۰). وَلَكِنَّهُ زَوْرٌ يُقِطُّ نَائِمًا / وَيُحَدِّثُ أَشْجَانًا بِقَلْبِكَ تَجْرَحُ (مرقش اصغر، ۱۹۸۸: ۸۸). در قرآن کریم نیز این واژه ۴ بار ذکر شده است: «...وَاجْتَبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (حج، ۳۰). لَيْسَ هَذَا الْأَمْرُ زُورًا، وَلَا احْتِجَاجًا بِالْكَعَابِ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲/۲۶۹).

۲-۱-۱۱- سربال

«سربال» در لغت به معنی پیراهن و هر آن چه پوشند، می‌باشد. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۲۶/۴۱۷) جفری (۱۳۷۲: ۲۵۶) و ادی شیر (۱۹۸۸: ۸۸) این واژه را فارسی دانسته‌اند. أَمَّا الْمُلُوكُ فَأَنْتَ الْيَوْمَ الْأُمَّهُمْ / لَوْ مَا وَأَيُّضُهُمْ سِرْبَالَ طَبَّاحٍ (طرفه بن عبد، ۲۰۰۳: ۲۶). واژه سربال در قرآن کریم نیز ۳ بار آمده است: «سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ...» (ابراهیم، ۵۰). سَرَاوِيلُهُ فِي زَيْقِهِ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۱/۳۸۶).

۲-۱-۱۲- سفینه

جفری (۱۳۷۲: ۲۶۰ و ۲۷۴) درباره واژه «سفینه» نوشته است: گروهی آن را فارسی و گروهی دیگر آن را سریانی می‌دانند.

بِحَى كَكُوْتَلِ السَّفِينَةَ أَمْرُهُمْ / إِلَى سَلَفٍ عَادٍ إِذَا احْتَلَّ مُرْزِمٍ (جابر بن حنی، نقل از ضبی، بی تا: ۲۱۰).

این واژه در قرآن کریم ۴ بار ذکر شده است؛ از جمله: «فَأَنْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا...» (کهف، ۷۲).

مِنْ كَثْرَةِ الْمَلَّاحِينَ غَرِقَتِ السَّفِينَةُ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲ / ۳۴۲)، ما أَشْبَهَ السَّفِينَةَ بِالْمَلَّاحِ^{۳۳}. (همان، ۳۴۲)، نَشَأَ مَعَ نُوحٍ فِي السَّفِينَةِ. (همان، ۳۷۲).

۲-۱-۱۳-سوق

جفری (۱۳۷۲: ۲۷۵) این واژه (به معنی بازار) را فارسی دانسته است.

إِذَا قَامَ سَوْقٌ لِيَبِيعَ النُّفُوسِ / وَتَادَى وَأَعْلَنَ فِيهِ الْمُتَادَى (عنترة، ۱۸۹۳: ۲۵).
 إِنَّمَا السُّلْطَانُ سَوْقٌ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۱ / ۱۰۵)، يَبْنِي وَيَبْنِيهِ سَوْقُ السَّلَاحِ. (همان، ۱۳۷)،
 جَاءَ بِالذَّنْبِيَا يَسُوقُهَا. (همان، ۲۱۲)، سَوْقُنَا سَوْقُ الْجَنَّةِ. (همان، ۳۸۶)، أَلُوذَجُ الْجِسْرِ، وَقَالُوذَجُ
 السُّوقِ. (همان، ۹۶ / ۲)، مِنْ فُرْصِ اللَّصِّ ضَجَّ السُّوقُ^{۳۴}. (همان، ۳۴۲).

۲-۱-۱۴-فیل

واژه فیل معرب پیل و فارسی الاصل است. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۳۲ / ۳۶۷)؛ جفری (۱۳۷۲: ۳۳۵)، مکنزی (۱۳۸۸: ۲۱۸) و ادی شیر (۱۹۸۸: ۱۲۳) آن را فارسی دانسته‌اند.

فَحَرَكَانَ الْفِيلَ أَلْقَى جِرَانَهُ / عَلَيْهِ فَتَأْتَهُمُ الْفُؤَادِ أَسِيلٍ (تابط شرا، ۱۹۹۹: ۳۰۵).
 فیل نام یکی از سوره‌های قرآن کریم است؛ این واژه در قرآن کریم ۱ بار ذکر شده است: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ» (الفیل، ۱).
 كَصَاحِبِ الْفِيلِ يَرْكَبُ بَدَانِقَ وَيَنْزِلُ بَدْرَهُمْ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲ / ۱۸۱) لَا تُحْسِنِ الثَّقَةَ
 بِالْفِيلِ. (همان، ۲۶۹)، يَأْكُلُ الْفِيلَ وَيَغْتَصُّ بِالْبَقَّةِ. (همان، ۴۴۷)، ذَكَرَ الْفِيلُ بِلَادَهُ. (همان، ۳۱۲/۱).

۲-۱-۱۵-مسک

مسک معرب مُسَكٌ فارسی است. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۳۹ / ۴۱۵)؛ ثعالبی (۲۰۰۱: ۳۴۰) و جوالیقی (۱۴۱۰: ۵۹۸) آن را فارسی دانسته‌اند.

النَّشْرُ مَسْكٌ وَالْوَجُوهُ دَنَا / نِيرٌ وَأَطْرَافُ الْبَنَانِ عَنَمٌ (مرقس اصغر، ۱۹۸۸: ۶۸).

در قرآن کریم ۱ بار آمده است: «خَتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ» (مطففین، ۲۶).

فِي شَمِّكَ الْمِسْكَ شَغْلٌ عَنِ مَذَاقَتِهِ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲/۹۶)، حَقُّ مَنْ كَتَبَ بِمِسْكَ أَنْ يَخْتِمَ بِعَنْبِرٍ. (همان، ۱/۲۵۳).

۲-۱-۱۶- یهود

برخی واژه «یهود» (قوم موسی) را آرامی و برخی دیگر فارسی دانسته‌اند. نک: جفری (۱۳۷۲: ۴۲۱).

سَبَاهَا رِجَالٌ مِنْ يَهُودٍ تَبَاعَدُوا / لَجِيلَانَ يُدْنِيهَا مِنَ السُّوقِ مُرْبِحٌ (مرفش اصغر، ۱۹۸۸: ۸۸).

این واژه در قرآن کریم ۹ بار ذکر شده است؛ از جمله: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ...» (بقره، ۱۱۳).

كُنْ يَهُودِيًّا تَامًّا، وَإِلَّا فَلَا تَلْعَبْ بِالتَّوْرَةِ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲/۱۸۰)، إِذَا افْتَقَرَ الْيَهُودِيُّ نَظْرًا فِي حِسَابِهِ الْعَتِيقِ. (همان، ۱/۱۰۵)، أَصَابَ الْيَهُودِيَّ لَحْمًا رَخِيصًا فَقَالَ هَذَا مُنْتَنٌ. (همان، ۴۵۱).

۲-۲- عصر قرآن

۲-۲-۱- الشطرنج

«شطرنج» معرب کلمه فارسی «سترنگ» و یا «صدرنگ» به معنای صد حيله است. برخی آن را از کلمه هندی «چترانگ» به معنای چهار رکن دانسته‌اند. (دهخدا، ۱۳۷۷: ۹/۱۴۲۸۲).

ابن منظور (۱۴۰۸: ۷/۱۱۸) و ادی شیر (۱۹۸۸: ۱۰۰) این واژه را فارسی دانسته‌اند. زاد فی الشطرنج بعله^{۲۴}. (میدانی، ۲۰۰۳: ۱/۳۵۶).

۲-۲-۲- وزیر

دهخدا (۱۳۴۵: ۴۴/۱۸۱) «وزیر» را معرب از (وی چیر) یا (وجیر) پهلوی به معنای همنشین خاص پادشاه دانسته است. جفری (۱۳۷۲: ۴۰۶) نیز فارسی بودن آن را تأیید کرده است.

این واژه در قرآن کریم ۲ بار به کار رفته؛ برای نمونه: «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي» (طه، ۲۹).

مَنْ يَشْنُوكَ كَانَ وَزِيرًا (میدانی، ۲۰۰۳: ۲/۳۴۰)، لَا تَأْمَنِ الْأَمِيرَ إِذَا غَشَّكَ الْوَزِيرُ^{۲۵}. (همان، ۲۷۰).

۲-۲-۳- ورد

«ورد» اسم جنس گل‌های اشجار است. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۴۴/۱۵۶). جفری (۱۳۷۲: ۴۰۵) این واژه را فارسی دانسته است. این واژه ۱ بار در قرآن آمده است؛ برای نمونه: «فَإِذَا أَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ» (رحمن، ۳۷).

ما جَمَشَ الْوَرْدُ بِمَثَلِ الْغُنَابِ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲/۳۴۲).

۲-۲-۴- مائده

ادی شیر (۱۹۸۸: ۱۴۸) واژه «مائده» را معرب واژه فارسی «میده» دانسته است، جفری (۱۳۷۲: ۳۶۹) نیز احتمال فارسی بودن آن را رد نمی‌کند. مائده نام یکی از سوره‌های قرآن کریم است که ۲ بار در قرآن تکرار شده است؛ برای نمونه: «... رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ...» (مائده، ۱۱۲).

لَا تَأْكُلْ خُبْزِكَ عَلَى مَائِدَةٍ غَيْرِكَ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲/۲۷۰).

۲-۲-۵- مجوس

دهخدا (۱۳۴۵: ۳۸/۴۷۹) مجوس را منجگوش، یعنی صاحب گوش کوچک دانسته؛ زیرا بنیان‌گذار دین مجوس، مردی با گوش کوچک بوده است. جفری (۱۳۷۲: ۳۷۴) و جوالیقی (۱۴۱۰: ۵۹۰) آن را فارسی دانسته‌اند. این واژه ۱ بار در قرآن کریم به کار رفته است. «... وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَ...» (حج، ۱۷).

مَا هُوَ إِلَّا نَارُ الْمَجُوسِ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲/۳۴۰).

۲-۳-۳- عصر عباسی

۲-۳-۱- استاذ

واژه «استاد» صفتی فارسی است، به معنی کسی که با مهارت است. (نک: دهخدا، ۱۳۴۵: ۶/۲۱۰۰).

جوالیقی (۱۴۱۰: ۱۲۵) این واژه را عربی نمی‌داند؛ زیرا در کلام عرب سین و ذال با هم جمع نمی‌شوند. اصل این کلمه فارسی است و به پهلوی ostad است. نک: عبدالرحیم (۱۴۱۰: ۱۲۵)، مکنزی (۱۳۸۸: ۱۸۴) و ادی شیر (۱۹۸۸: ۱۰) نیز آن را فارسی دانسته‌اند.
لَا عِنْدَ رَبِّي وَلَا عِنْدَ أَسْتَاذِي. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲ / ۲۷۰).

۲-۳-۲- آجر

معرّب آگور از فارسی است، نویری صاحب منتهی الأرب آن را یونانی می‌داند. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۲ / ۴۳). سیوطی (بی‌تا: ۲۸۶) و ادی شیر (۱۹۸۸: ۸) این واژه را فارسی معرفی کرده‌اند.

وقعت آجرة ولبنه في الماء فقالت الآجرة: وإبتلا لاه فقالت اللبنه: فماذا أقول أنا؟ (میدانی، ۲۰۰۳: ۲ / ۳۹۶).

۲-۳-۳- بخت

این کلمه را اعراب از فارسی زبانان گرفته‌اند، به معنای حظ. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۱۰ / ۶۹۱). جوالیقی (۱۴۱۰: ۱۷۱) و ادی شیر (۱۹۸۸: ۱۷) نیز این واژه را فارسی دانسته‌اند.
كَفُّ بُخْتٍ خَيْرٌ مِنْ كُرِّ عِلْمٍ^{۲۷}. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲ / ۱۸۰)، مَنْ تَرَكَ حِرْفَتَهُ تَرَكَ بَخْتَهُ. (همان، ۳۴۱).

۲-۳-۴- برسام

دهخدا (۱۳۴۵: ۱۰ / ۸۸۹) از ابوعلی سینا نقل کرده است که «برسام» مرگب از بر به معنی سینه و سام به معنی آماس و مرض است. ادی شیر (۱۹۸۸: ۲۰)، ابن منظور (۱۴۰۸: ۱ / ۳۷۶) و جوالیقی (۱۴۱۰: ۱۵۶) این واژه را فارسی دانسته‌اند.

سَمَاعُ الْغَنَاءِ بِرَسَامٍ حَادٌّ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۱ / ۳۸۶).

۲-۳-۵- بستان

مخفف بوستان و به معنای باغ است. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۱۱ / ۱۹). سیوطی (بی‌تا: ۲۷۹)، جوالیقی (۱۴۱۰: ۱۶۵) و ادی شیر (۱۹۸۸: ۲۲) این واژه را فارسی دانسته‌اند.

الْبُسْتَانُ كُلُّهُ كَرْفَسٌ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۱/۱۳۷)، صَلَابَةُ الْوَجْهِ خَيْرٌ مِنْ غَلَّةِ بُسْتَانَ. (همان، ۴۵۱)، ما هُوَ إِلَّا بُسْتَانٌ. (همان، ۲/۳۴۲)، قَدْ جَعَلَ إِخْدَى أُذُنَيْهِ بُسْتَانًا، وَالْأُخْرَى مَيْدَانًا. (همان، ۱۳۶).

۲-۳-۶- بیدق

پیاده شطرنج را گویند که معرّب پیاده است. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۱۱/۴۸۴). جوالیقی (۱۴۱۰: ۲۱۰) نیز این واژه را فارسی الأصل می‌داند. مَتَى فَرَزْتِ يَا بَيْدَقُ؟ (میدانی، ۲۰۰۳: ۲/۳۴۲).

۲-۳-۷- تخت

تخت به معنی اریکه، محل جلوس پادشاه در هنگام سلام است. ادی شیر (۱۹۸۸: ۳۴) این واژه را فارسی دانسته است. عَيْنُ الْقِلَادَةِ، وَرَأْسُ التَّخْتِ، وَأَوَّلُ الْجَرِيدَةِ، وَبَيْتُ الْقَصِيدَةِ، وَنُكْتَةُ الْمَسْأَلَةِ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲/۵۸).

۲-۳-۸- تریاق

واژه «تریاق» یونانی است و معرّب تریاک است. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۱۵/۶۴۳). ثعالبی (۲۰۰۱: ۳۴۰) و عبدالرحیم (۱۴۱۰: ۲۹۵) این واژه را رومی و جوالیقی (۱۴۱۰: ۲۹۵) آن را فارسی دانسته‌اند. إِلَى أَنْ يَجِيءَ التَّرْيَاقُ مِنَ الْعِرَاقِ مَاتَ الْمَلْسُوعُ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۱/۱۰۶).

۲-۳-۹- جوز

معرّب گوز (گردو) است. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۱۶/۱۴۸). اصل این لغت در پهلوی «GOZ» می‌باشد. نک: عبدالرحیم (۱۴۱۰: ۲۳۸)، جوالیقی (۱۴۱۰: ۲۳۸)، سیوطی (بی‌تا: ۲۸۰) و ادی شیر (۱۹۸۸: ۴۸) آن را فارسی دانسته‌اند. لَا يَسْتَمْتِعُ بِالْجَوْزَةِ إِلَّا كَاسِرُهَا. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲/۲۷۰)، ضِحْكُ الْجَوْزَةِ بَيْنَ حَجَرَيْنِ. (همان، ۱/۴۵۱).

۲-۳-۱۰- السّرقین

این لغت در زبان پهلوی، سرگین «Sargen» است. (مکنزی، ۱۳۸۸: ۲۶۲). ابن منظور (۱۴۰۸: ۶/۲۴۷) و ادی شیر (۱۹۸۸: ۸۹) این واژه را فارسی دانسته‌اند.
لَا يُمَيِّرُ بَيْنَ التَّيْنِ وَالسَّرْقِينِ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲/۲۷۰).

۲-۳-۱۱- سفره

در لغت به معنای پارچه‌ای گسترده است که بر آن خوردنی و نوشیدنی نهند. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۳۷/۳۲). سیوطی (بی‌تا: ۱۲۳) این واژه را فارسی معرفی کرده است.
قَدْ تَعَوَّدَ حُبْرَ السُّفْرَةِ. (میدانی، ۲۰۰۳، ۲/۱۳۶).

۲-۳-۱۲- سكباج

معرب سكباج (آشی که از سرکه و گوشت و بلغور و میوه خشک پزند). (دهخدا، ۱۳۴۵: ۲۶/۵۵۶). ثعالبی (۲۰۰۱: ۳۳۹)، جوالیقی (۱۴۱۰: ۴۴) و ادی شیر (۱۹۸۸: ۹۲) این واژه را فارسی دانسته‌اند.
إِلَى كَمِ سَكْبَاجٍ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۱/۱۰۶).

۲-۳-۱۳- سندان

سندان نام آلتی آهنگری است. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۲۶/۶۵۸). ادی شیر (۱۹۸۸: ۹۶) این واژه را فارسی دانسته است.
كَانَ سِنْدَانًا فَصَارَ مَطْرَقَةً. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲/۱۸۰)، إِذَا كُنْتَ سِنْدَانًا فَاصْبِرْ وَإِنْ كُنْتَ مَطْرَقَةً فَأَوْجِعْ. (همان، ۱/۱۰۶).

۲-۳-۱۴- طست

معرب تشت فارسی است. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۲۹/۲۴۱). ثعالبی (۲۰۰۱: ۳۳۹) این واژه را فارسی دانسته است.
لَا أَحَبُّ دَمِي فِي طَسْتٍ ذَهَبٍ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲/۲۶۹).

۲-۳-۱۵- طنبور

«طنبور» سازی است معروف، معرب دنبیره یعنی دنب بره، جهت شباهت آن با دم بره. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۲۹/۳۲۳). سیوطی (بی‌تا: ۲۸۲) و ابن منظور (۱۴۰۸: ۸/۲۰۷) این واژه را فارسی دانسته‌اند.

زَادَ فِي الطُّبُّورِ نَعْمَةً. (میدانی، ۲۰۰۳: ۱/۳۵۶).

۲-۳-۱۶- عنبر

ماده معطر و خوشبو است. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۳۰/۳۸۰). ثعالبی (۲۰۰۱: ۳۴۰) این واژه را فارسی دانسته است.

حَقُّ مَنْ كَتَبَ بِمِسْكَ أَنْ يَخْتِمَ بِعَنْبِرٍ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۱/۲۵۳).

۲-۳-۱۷- فالودج

معرب فالوده و پالوده به معنی حلوایی است که با عسل و بادام و نشاسته کنند. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۱۲/۷۹). ثعالبی (۲۰۰۱: ۳۴۰) و ادی شیر (۱۹۸۸: ۱۲۰) این واژه را فارسی معرفی کرده‌اند.

فَالْوُدْجُ الْجِسْرُ، وَالْوُدْجُ السُّوقِ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲/۹۶).

۲-۳-۱۸- القصه

معرب کلمه فارسی کاسه است. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۳۳/۳۳۰). ثعالبی (۲۰۰۱: ۳۳۹) و جوالیقی (۱۴۱۰: ۵۲۴) این واژه را فارسی دانسته‌اند.

لَتَكُنَّ الثَّرِيدَةُ بَلْقَاءَ لَا الْقَصْعَةَ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲/۲۶۹).

۲-۳-۱۹- قهرمان

این واژه معرب است، به معنای خزانه‌دار، و کیل و نگه‌دارنده می‌باشد. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۳۳۰/۳۳). جوالیقی (بی تا: ۹۷)، ابن منظور (۱۴۰۸: ۱۱/۳۳۴) و ادی شیر (۱۹۸۸: ۱۳۰) این کلمه را از کلمات فارسی برشمرده‌اند.

الْخَلْمُ رِيْحَانَةٌ، وَلَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ^{۲۷}. (میدانی، ۲۰۰۳: ۱/۲۸۷).

۲-۳-۲۰- کرکی

پرنده‌ای است چون مرغابی کوتاه دم، خاکستری رنگ، کم گوشت و سخت استخوان. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۳۴/۴۶۲). مکنزی (۱۳۸۸: ۲۸۶) و ادی شیر (۱۹۸۸: ۱۳۴) این واژه را فارسی می‌دانند.

يَصِيدُ مَا بَيْنَ الْكُرْكِيِّ إِلَى الْعَنْدَلِيِّ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲/۴۴۶)، لَا يَفْرَغُ الْبَازِي مِنْ صِيَاحِ الْكُرْكِيِّ. (همان، ۲۷۰).

۲-۳-۲۱- کوسج

«کوسج» مأخوذ از فارسی کوسه، به معنای کسی است که ریش او بر زنج باشد نه بر رخسار. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۳۴۲/۳۵). جوایقی (۱۴۱۰: ۵۴۰)، سیوطی (بی‌تا: ۲۸۲) و ادی شیر (۱۹۸۸: ۱۴۰) این واژه را فارسی دانسته‌اند.

لَا تَسْخَرُ بِكُوسَجٍ مَا لَمْ تَلْتَحِ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲/۲۷۰).

۲-۳-۲۲- لوزینج

ادی شیر (۱۹۸۸: ۱۴۲) این واژه را فارسی دانسته‌است. لوزینج نوعی شیرینی است که پهلوی آن «lauzenak» (لوزینک) است. (عبدارحیم، ۱۴۱۰: ۵۶۴). نک: آذرنوش (۱۳۸۶: ۱۷).

مِنْ نَكِدِ الدُّنْيَا مَنَفَعَةُ الْهَلِيلِجِ وَمَضْرَةُ اللَّوْزِیْنِجِ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲/۳۴۲).

۲-۳-۲۳- منجیق

«منجیق» به معنی سنگ‌انداز است. آلتی که بدان سنگ‌اندازند و معرب از «من چه نیک» فارسی است، یعنی من چه نیکم برای کارها. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۴۱/۱۲۲۲). جوایقی (۱۴۱۰: ۲۲) جمع شدن «ج» و «ق» را با هم در یک کلمه از ویژگی‌های کلمات عربی نمی‌داند. وی همچنین، این واژه را تغییر یافته «من جی نیک» یعنی من چه زیبا هستم، می‌داند. نک: (همو، ۵۷۲). ادی شیر (۱۹۸۸: ۱۴۷) نیز این واژه را فارسی معرفی کرده است.

اتَّقِ مَجَانِيقَ الضُّعْفَاءِ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۱/۱۷۰).

۲-۳-۲۴- میزاب

«میزاب» آبریز و ناودان و آب‌گذر و آبراهه. این کلمه فارسی است، از میز (مخفف میزنده یا ماده میزیدن) و آب. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۴۱/۲۸۹). جوایقی (۱۴۱۰: ۵۹۸)، سیوطی (بی‌تا: ۲۸۱) و ادی شیر (۱۹۸۸: ۱۴۹) این واژه را فارسی معرفی می‌کنند.

فَرَّ مِنَ الْمَطَرِ وَقَعَدَ تَحْتَ الْمِيزَابِ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۲/۹۶).

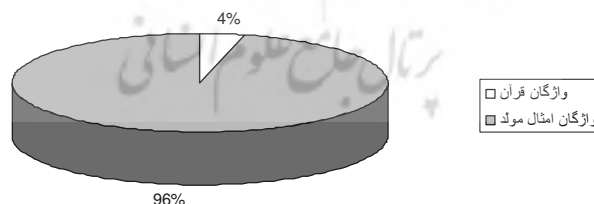
۲-۳-۲۵- هلیج

درختی است از خانواده دولپه‌ای و از تیره مورد که میوه آن مصرف دارویی دارد و به-خصوص به عنوان قابض به کار می‌رود. (دهخدا، ۱۳۴۵: ۴۵/۲۵۷). سیوطی (بی تا: ۲۸۳) آن را هندی و جوالیقی (۱۴۱۰: ۱۳۳) فارسی دانسته است.

إِذَا لَمْ يَكُنْ لَكَ أَسْتٌ فَلَا تَأْكُلِ الْهَلِيلِجَ. (میدانی، ۲۰۰۳: ۱/۱۰۵)، مِنْ نَكِدِ الدُّنْيَا مُنْفَعَةٌ الْهَلِيلِجُ وَمَضْرَةٌ اللَّوْزِينِجِ. (همان، ۲/۳۴۲).

۲-۴- مقایسه فراوانی واژه های فارسی در قرآن کریم و امثال مولد

اگر تعداد کلمات قرآن کریم و واژه های فارسی موجود در آن را به ترتیب ۷۷۴۳۴ نك: (معرفت، ۱۳۷۸: ۱۱۷) و ۳۱ مورد (بر اساس تحقیق جفری) بدانیم و تعداد کلمات موجود در امثال مولد (بر اساس قیاس و تخمین) و نیز کلمات فارسی موجود در آن‌ها را به ترتیب حدود ۴۶۲۰ و ۴۶ مورد بدانیم، از مقایسه آن‌ها مشخص می‌گردد که درصد واژه های ایرانی در امثال مولد تقریباً ۲۵ برابر واژه های فارسی موجود در قرآن کریم است. نمودار زیر نشان دهنده افزایش بسیار بالای کلمات فارسی در دوره عباسی نسبت به دوره اسلامی است که با افزایش نفوذ فرهنگ ایرانی در ادب عباسی هماهنگی کامل دارد؛ چیزی که از طریق اختلاط فرهنگی، نژادی، مهاجرت و ترجمه متون پهلوی به عربی صورت گرفته است.



شکل (۱-۱): نمودار دایره‌ای مقایسه بسامد واژگان فارسی در قرآن و امثال مولد.

۳- نتیجه گیری

۱- واژگان فارسی موجود در امثال مولد، به دو دسته تقسیم می‌شوند: الف: سی و پنج واژه که همگان در فارسی بودن آن متفق هستند. ب: یازده واژه به شرح زیر که در ایرانی بودن آن‌ها اختلاف نظر وجود دارد: درهم، شطرنج، یهود، کرکی، سفینه، مائده، هلیج، تریاق، دین، آجر و دینار.

۲- وجود واژگان فارسی مربوط به دوره جاهلی و اسلامی در امثال مولد قرینه‌ای بر ایرانی بودن مضمون محسوب نمی‌شود؛ زیرا این واژگان در دوره عباسی در فرهنگ عربی بومی شده‌اند.

۳- وجود واژگان فارسی در میان این امثال می‌تواند از سرخ‌هایی باشد که در پیدا کردن شناسنامه واقعی این امثال ما را یاری می‌دهند و ذهن خواننده را به سمت ریشه‌های ایرانی این امثال سوق دهند.

۴- تأمل در واژه‌های ایرانی امثال مولد نشان می‌دهد که این واژه‌ها با انتقال فرهنگ و تمدن ساسانی به خلافت عباسی در امثال مولد نفوذ کرده‌اند. زیرا عموماً به اموری از زندگی تعلق دارند که نشانه‌های تمدن و شهر نشینی در آن‌ها دیده می‌شود؛ چیزی که در قبایل عرب کاربرد و شهرت زیاد نداشته است؛ از جمله خوراکی‌هایی چون «سکباج»، هلیج، لوزینه، بوهای خوش چون «عنبر و بستان»، ابزار خانگی چون «طست (طشت) و قصعه (کاسه)»، لوازم زندگی چون «آجر، سندان، میزاب و تخت»، همگی از مظاهر زندگی شهری است.

۵- افزایش ۲۵۰۰ درصدی واژه‌های فارسی در امثال مولد نسبت به قرآن کریم نشانه هجوم سیل آسای فرهنگ و ادب ایرانی به ادب عربی در دوره عباسی است.

یادداشت‌ها:

^۱ - نک: (راشد محصل، ۱۳۸۳: ۲۴۹ و ۲۵۰)، جاحظ (۱۳۳۲: ۲۱) صریحاً اقرار می‌کند که عرب‌ها آیین کشورداری را از ایرانیان آموخته‌اند، «ولنبدا بملوک العجم، إذ كانوا هم الأول فی ذلك، وعنهم أخذنا قوانین الملك والمملکة، وترتیب الخاصة والعامه».

- ^۲ - اولین پایه دیوان اسلامی به دست هرمان ایرانی در زمانی بنیان نهاده شد که عمر برای تقسیم غنایم انبوه جنگی در میان مردم در مانده شد و هرمان شیوه تقسیم آن را به عمر آموخت. برای تفصیل بیشتر نک: (محمّدی، ۱۳۶۲: ۵۲-۷۱) عمر ایرانیان را خردمند می دانست و از آن ها در امور کشورداری کمک می گرفت: «إن لأهل فارس عقولاً بها استحقوا ما كانوا فيه من الملك... فكان عمر يشاوره في توجيه العساكر والجيوش لأهل فارس». (ابن عبد ربه، ۱۴۰۴: ۱/۱۱۳).
- ^۳ - مسعودی (بی تا: ۶۶) نقل کرده است: ابن مقفع آن قدر مورد توجه قرار گرفت که جاحظ کتاب های خود را به نام ابن مقفع به مردم معرفی می کرد تا مورد توجه قرار گیرد.
- ^۴ - محققان تعداد وام واژه های فارسی در عربی را بین ۲۵۰۰ تا ۴۰۰۰ واژه می دانند؛ نک: (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۲۰۱).
- ^۵ - صاحب اغانی این جمله را از بجه های کوفه نقل کرده: آبت و نیذ است عصارات زبیبست سمیه روسید است. (اصفهانی، بی تا: ۲۷۳/۱۸).
- ^۶ - محفوظی عبارت های فارسی نقل شده از امامان شیعه را در رساله دکتری در دانشکده الهیات دانشگاه تهران، خود جمع آوری کرده است.
- ^۷ - عبد الرحمان بدوی (بی تا: ۱۲) در مقدمه الحکمه الخالده علت انتساب بسیاری از حکمت های عربی را به ایرانیان، شهرت این قوم به حکمت و اندرز می داند: «لأن الفرس كانوا معروفون منذ القديم بهذا النوع من الأدب»؛ شاعری عرب گفته است: من جز از ایرانیان در تعجب نیستم؛ زیرا حکمت هایی دارند که در شرق و غرب جهان رایج و مشهور است: وما عجبی إلا من الفرس إنهم / لهم حکم قد سرن فی الشرق والغرب (ابن کتانی، بی تا: ۱۶۹).
- ^۸ - نویسنده این نوشتار در مقاله ای در دست چاپ، در نشریه «پژوهش زبان و ادبیات فارسی» نشان داده است که مضمون بسیاری از این امثال از ایران باستان به فرهنگ عربی منتقل شده است.
- ^۹ - محقق در این دو مقاله که مربوط به بیش از ۵۰ سال پیش است، اشاره به واژه های فارسی در اشعار جاهلی، قرآن کریم و احادیث اسلامی و متون ادب عربی در دوره عباسی کرده است. از نقش مهم ابن مقفع و عبد الحمید کاتب در انتقال واژگان و اندیشه های ایرانی به زبان عربی به تفصیل سخن گفته و در مجموع، اطلاعات ارزشمند بسیاری در این خصوص به دست داده است.
- ^{۱۰} - نویسنده در چکیده مدعی شده است که با نگاهی تاریخی و با بررسی جامع، لازم است وام واژه های ایرانی در متون عربی مورد بررسی قرار گیرد. حیرت آور است که نویسنده بدون هیچ تحلیل و بررسی تعدادی از واژگان این کتاب را ایرانی معرفی کرده است. تنها منبع نویسنده برای اثبات ایرانی بودن واژه ها در چند نمونه، حاشیه مصححی است که نامی از او نبرده و در فهرست منابع نیز اشاره ای به او نشده است.

^{۱۱} - نویسنده بدون استناد به هیچ منبعی قواعدی را مشخص کرده که از طریق آن‌ها می‌توان کلمات معرب را از عربی خالص تشخیص داد. همچنین، حروفی را که در تعریب تغییر می‌کنند، معین کرده است.

^{۱۲} - نویسنده پس از مقدمه‌ای درباره کتاب مورد بحث تعداد بسیار زیادی از واژه‌های فارسی را که در این کتاب به کار رفته، بدون تحلیل و توضیح ذکر کرده است.

^{۱۳} - نگاه نویسنده به نفوذ واژه‌های فارسی در زبان عربی، علمی و روشمند است، آذرنوش لازم می‌داند که این واژه‌ها از جهت تاریخی بررسی شود تا معلوم گردد زبان وام‌گیرنده در چه شرایطی به آن پدیده نیازمند شده، به همین سبب، با تقسیم بندی و اشاره به ترتیب زمانی، آن‌ها را در نظامی می‌چیند که جانب زمان و مکان را نگاه دارد. نویسنده این واژه‌ها را به دوران جاهلی، قرآنی، عصر اسلامی و اموی، عصر عباسی اول و دوم تقسیم کرده است. از نکات ارزشمندی که نویسنده اشاره کرده است، عقیم بودن پژوهش‌هایی است که فهرست‌وار بدون تقسیم بندی زمانی و هرگونه تحلیل، واژه‌های فارسی را در متون عربی نشان می‌دهند.

^{۱۴} - نویسندگان در این مقاله علی‌رغم نقل قول از آذرنوش که لازم است ترتیب زمانی در این نوع پژوهش‌ها رعایت شود، بی‌آن که تفاوتی بین واژه‌های جاهلی، قرآنی و عصر عباسی قایل شوند، به فهرستی از این واژه‌ها اکتفا کرده‌اند، عجیب آن که در برخی شواهد برای ریشه ایرانی واژه‌ها یا به منبع خاصی اشاره نکرده، مثل (جلباب، قبا، ردا، بوس، دورق) و یا از منابع جدید و دست دوم به جای منابع معتبر استفاده کرده‌اند، از جمله: «تاج، دهقان، جلنار، فیوج، شطرنج، جلا، طاس و دیباج» را از دهخدا، رامپوری، آذرنوش و کیا نقل کرده‌اند. از همه عجیب‌تر آن‌که اسم‌های اشخاص مثل «خسرو انوشروان»، «پرویز» و «شاپور» و نیز اسم شهرهایی چون «شوش»، «مرو» و «طوس» و حیرت‌انگیز آن که واژه «بنو الاحرار» را وام واژه حساب کرده، توضیحات غیر ضروری و غیر مرتبط داده‌اند.

^{۱۵} - برای اطلاع بیشتر از این مضمون نک: (زرین کوب، ۱۳۸۵: ۱۴ / ۲۰۶ - ۲۱۰) و (سبزیان پور، ۱۳۸۸، نکته‌ای...: ۲۵).

^{۱۶} - از پندهای ایرانیان: امور لا تصلح الا بقرائتها: ... لا المروءة بغير تواضع... (ابن مسکویه، بی‌تا: ۷۶): چند کار هست که جز با قراین خود کامل نمی‌شود... جوانمردی بدون تواضع ..

^{۱۷} - این عبارت از حکمت‌های منسوب به اردشیر بابکان است. برای اطلاع بیشتر نک: (سبزیان پور، ۱۳۸۴، بازشناسی...: ۶۵).

^{۱۸} - بر نگین انگشتر بزرگمهر نوشته شده بود: معالجة الموجود خیر من انتظار المفقود. برای اطلاع از مضمون سیلی نقد به از حلوی نسیه در ایران باستان نک: (سبزیان پور، ۱۳۹۰، مقایسه...: ۱۷۰۲).

^{۱۹} - جاحظ، (۱۹۸۳: ۴۱) مثل زیر را از حکمت‌های بزرگمهر دانسته است: «أشدُّ من الحَاجَةِ أَنْ تَكُونَنَّ أَلَى غَيْرِ أَهْلِهَا» نک: (سبزیان پور، ۱۳۸۸، تأثیر پند...: ۱۰۳).

۲۰- برای اطلاع از اهمیت کار و شغل در ایران باستان، نک: (سبزیان پور، ۱۳۹۰، تأثیر دیدگاه...: ۷۱-۷۳).

۲۱- برای اطلاع از ارزش مال و ثروت، نک: (سبزیان پور، ۱۳۹۰، مقایسه...: ۱۷۱۰).

۲۲- برای اطلاع از ریشه ایرانی این مضمون، نک: (سبزیان پور، ۱۳۹۰، تأملی در...: ۴۰).

۲۳- ابونواس (۱۴۶-۱۹۸هـ) در بیت زیر صریحا جمله حکیمانه کسری را نقل کرده است:
كَقَوْلِ كَسْرَى فِيمَا تَمَنَّلَهُ / مِنْ فُرْصِ اللَّصِّ ضَجَّ السُّوقِ
پور، ۱۳۸۹، نقی...: ۷۴).

۲۴- اثری از این واژه در اشعار جاهلی و قرآن کریم نیافتیم، ولی از بررسی روایات معلوم می‌گردد که این واژه در صدر اسلام شناخته شده بوده است. با آن که میرزایی از پیشینه این واژه در صدر اسلام سخن گفته، به این نکته مهم اشاره نکرده است که این واژه در زمان ابونواس یک لفظ بومی محسوب می‌شده و ابونواس نقشی در انتقال آن به زبان عربی نداشته است. نک: میرزایی (۱۳۸۹: ۲۲۸) میرزایی واژه های (تاج، سراج، ابریق، فیوج، جلباب) را که پیشینه جاهلی و عصر قرآنی دارند، در شمار وام واژه‌های ایرانی در اشعار ابونواس به شمار آورده است. نک: (همان: ۲۱۷-۲۴۲).

۲۵- ابن عبد ربه (۱۴۰۴: ۱۵) مثل «لا تَعْتَرِ بِمَوْذَةِ الْأَمِيرِ إِذَا عَشَّكَ الْوَزِيرُ» را در شمار حکمت‌های اکثم صیفی (از حکیمان عرب در دوره جاهلی) و بزرگمهر فارسی آورده است. با توجه به تعریف مثل موگد که به معنای نوحاسته و بی سابقه در ادب عربی است، این ضرب‌المثل باید از بزرگمهر باشد نه اکثم صیفی. نکته دیگر این که مفهوم سلطان و وزیر در قبایل عرب جاهلی مصداقی نداشته است که در میان آن‌ها رایج باشد. برای اطلاع بیشتر از این مضمون نک: (سبزیان پور، ۱۳۹۰: کنکاشی...: ۱-۹).

۲۶- مضمون کم روزی بودن و بد شانسی عاقلان و خوش شانسی و رزق بسیار افراد نادان از مضامینی است که در منابع عربی از بزرگمهر نقل شده است، برای اطلاع بیشتر از این مضمون، نک: (سبزیان پور، ۱۳۸۸، تأثیر پند...: ۱۰۴ و ۱۰۵).

۲۷- این عبارت در نهج البلاغه آمده و ابن قتیبه آن را از ابن مقفع نقل کرده است. نک: (سبزیان پور، ۱۳۸۷: ۶۰).

فهرست منابع

الف: کتاب‌ها:

۱- قرآن کریم.

۲- آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۷۴). راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی، چاپ دوم، تهران: توس.

۳- (۱۳۸۵). چالش میان فارسی و عربی، چاپ اول، تهران: نشر نی.

- ۴- الاصبهانی، علی بن الحسین أبو الفرج. (بی تا). **الأغانی**، بیروت: دار الفکر.
- ۵- ابن عبد ربه، شهاب الدین أحمد. (۱۴۰۴). **العقد الفريد**، تحقیق مفید محمد قمیحه، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ۶- ابن الکتانی، الشیخ أبو عبدالله محمد. (بی تا). **التشبهات من اهل الأندلس**، تحقیق احسان عباس، بیروت: دار الثقافة.
- ۷- ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد. (بی تا). **الحکمة الخالدة**، تحقیق عبد الرحمان بدوی، بیروت: دار الأندلس.
- ۸- ابن منظور. (۱۴۰۸). **لسان العرب**، طبعه الاولی، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
- ۹- ادی شیر، السید. (۱۹۸۸). **الالفاظ الفارسیة المعرّبة**، الطبعة الثانية، بیروت: المطبعة کاثولیکیة.
- ۱۰- اسود بن یعفر. (بی تا). **دیوان**، صنعه الدكتور نوری حمودی القیسی، وزارة الثقافة والاعلام مدیریة الثقافة العامة.
- ۱۱- امری القیس. (۲۰۰۴). **دیوان**، اعتنی به وشرحه عبدالرحمن المصطاوی، بیروت: دارالمعرفة.
- ۱۲- بدوی، عبد الرحمن. (۱۹۸۵). **مقدمه بر الحکمة الخالدة**، ابن مسکویه، دار الأندلس، بیروت، لبنان.
- ۱۳- تابط شرا. (۱۹۹۹). **دیوان**، جمع و تحقیق و شرح علی ذوالفقار شاکر، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- ۱۴- ثعالبی نیشابوری، ابو منصور. (۲۰۰۱). **فقه اللغة و اسرار العربیة**، بیروت: المكتبة العربیة.
- ۱۵- الجاحظ، عمر وین بحر. (۱۳۳۲). **التاج فی اخلاق الملوك**، تحقیق احمد زکی باشا، المطبعة الامیریة بالقاهرة.
- ۱۶- ----- (۱۹۸۳). **الامل و المامل**، تحقیق: محمد رضا ششن، الطبعة الثانية، دار الکتب الجدید.
- ۱۷- جفری، آرتور. (۱۳۷۲). **واژه های دخیل در قرآن مجید**، چاپ اول، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: توس.
- ۱۸- الجوالیقی، ابو منصور. (۱۴۱۰). **المعرب**، الطبعة الاولی، دمشق: دارالقلم.
- ۱۹- الحریری، أبو محمد القاسم بن علی بن محمد. (۱۴۱۸). **دره الغواص فی أوهام الخواص**، المحقق: عرفات مطرجی، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیة.
- ۲۰- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۴۵). **لغت نامه دهخدا**، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۱- زرین کوب، روزبه. (۱۳۸۵). «تاج»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۴، صص ۲۰۶-۲۱۰.

- ۲۲- زهیر بن ابی سلمی. (۲۰۰۵). **دیوان**، اعتنی به و شرحه حمدو طمّاس، بیروت: دارالمعرفة.
- ۲۳- سیوطی، عبدالرحمن جلال الدین. (بی تا). **المزهر فی علوم اللغة وانواعها**، جلد اول، دمشق: دارالفکر.
- ۲۴- الصولی، ابو بکر محمد بن یحیی. (۱۳۴۱). **ادب الكتاب**، نسخه و عنی بتصحيحه وتعلیق حواشیه محمد بهجه الازدی ونظر فيه محمود شکرى الالوسى، المطبعة السلفية بمصر و المكتبة العربية ببغداد.
- ۲۵- الضبی، المفضل. (بی تا). **المفضليات**، تحقیق وشرح احمد محمد شاکر وعبد السلام محمد هارون، قاهره: دارالمعارف.
- ۲۶- طرفه بن عبد. (۲۰۰۳). **دیوان**، اعتنی به عبدالرحمن المصطاوی، بیروت: دارالمعرفة.
- ۲۷- عبدالرحیم. (۱۴۱۰). **شرح و تحقیق فی کتاب العرب لأبی منصور الجوالیقی**، دمشق: دارالقلم.
- ۲۸- عنتره بن شداد عبسی. (۱۸۹۳). **دیوان**، تحقیق: خلیل الخوری، بیروت: مطبعة الآداب لصاحبها امین الخوری.
- ۲۹- الفند الزمانی (۱۹۸۶) **دیوان**، تحقیق: صالح الضامن، بغداد: مرکز جمعة الماجد للثقافة والتراث.
- ۳۰- قربانی، محمد علی. (۱۳۸۸). **واژه های دخیل در قرآن**، مشهد، مؤسسه فرهنگی قدس، بنیاد پژوهش های اسلامی.
- ۳۱- قدامش، عبدالمجید. (۱۹۸۸). **الامثال العربية دراسة تاريخية تحليلية**، دمشق: دارالفکر للطباعة و التوزیع.
- ۳۲- القلقشندی، احمد بن علی بن احمد الفزازی. (بی تا). **صبح الاعشى فی صناعة الانشاء**، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ۳۳- محفوظی، سید یوسف. (۱۳۸۰). **کلام عامیانه در روایات اهل بیت (ع)**، رساله دکتری، به راهنمایی آذرتاش آذرنوش، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران.
- ۳۴- المرقش الاصغر، عمرو بن حرمله. (۱۹۹۸). **دیوان المرقشین**، تحقیق: کارین صادر، طبعه الاولى، بیروت: دار صادر.
- ۳۵- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (بی تا). **التنبیه و الاشراف**، تصحیح عبدالله اسمعیل الصاوی، القاهرة: دار الصاوی.
- ۳۶- معرفت، هادی. (۱۳۷۸). **علوم قرآنی**، قم: موسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید.

۳۷- مفتاح الحداد، فیصل (۱۹۹۸). **الامثال المولدة و اثرها في الحياة الادبية في العصر العباسي**، چاپ اول، بنگازی: قاز یونس.

۳۸- مکنزی، دیوید نیل (۱۳۸۸). **فرهنگ کوچک زبان پهلوی**، چاپ چهارم، ترجمه مهشید میر فخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.

۳۹- میدانی، ابو الفضل (۲۰۰۳). **مجمع الأمثال**، ج ۱ و ۲، تحقیق قصی الحسین، بیروت: دار ومکتبه الهلال.

۴۰- یموت، بشیر (۱۹۳۴). **شاعرات العرب في الجاهلية والاسلام**، الطبعة الاولى، بیروت: مکتبه الوطنية.

ب: مقالات:

۴۱- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۴). «کشاکش بر سر زبان بهشت» مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۷۷ (۱)، صص ۱۱-۲۰.

۴۲- ----- (۱۳۸۶). «وام واژه‌های فارسی در نشوار المحاضرة تنوخی (قرن

چهارم) به قیاس وام واژه‌های کهن تو»، مقاله نامه فرهنگستان ۴/۹، صص ۴۹-۶۷.

۴۳- ----- (۱۳۸۰). «ایران ساسانی در شعر عدی بن زید»، مجموعه ارج نامه

شهریاری، با اشراف پرویز رجیبی، تهران: انتشارات توس.

۴۴- برگ نیسی، کاظم (۱۳۷۴). «واژه‌های دخیل در قرآن و دیدگاه‌ها»، مجله معارف،

دوره دوازدهم، شماره ۱ و ۲، فروردین، آبان. صص ۹۳-۱۱۹.

۴۵- جعفری، مسعود (۱۳۸۵). «واژه‌های فارسی کتاب الاعتبار»، مجله مطالعات ایرانی، شماره ۱۰، صص ۵۷-۶۸.

۴۶- راشد محصل، محمد رضا (۱۳۸۳). «تأثیر سامانیان در بقای پارسی و شکوفایی

استعدادها»، مجموعه مقالات مطالعات ایرانی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، انتشارات بین المللی الهدی.

۴۷- سبزیان پور، وحید (۱۳۹۰). «مقایسه حکمت‌های بزرگمهر در شاهنامه و منابع عربی»؛

کاخ بی گزند، مجموعه مقالات همایش بین المللی بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی در

هزاره دوم، (۳ لغایت ۵ دیماه)، تدوین و تنظیم، مریم خلیلی جهانتیغ، صص ۱۶۹۵-۱۷۱۷.

۴۸- ----- (۱۳۹۰). «تأثیر دیدگاه‌های تربیتی ایرانیان در ادب فارسی با تکیه بر باب

هفتم بوستان سعدی»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال سوم، شماره یازدهم، صص ۵۹-۸۶.

- ۴۹- ----- (۱۳۹۰). «کنکاشی در تحلیل و بررسی دو پند حکیمانه در الادب الصغیر و نهج البلاغه»، همایش راهکارهای توسعه بین رشته‌ای در حوزه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه یزد، ۱۶ و ۱۷، صص ۱-۲۲.
- ۵۰- ----- (۱۳۹۰). «بازتاب حکمت ایرانی در آثار سعدی»، مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز، سال سوم، شماره سوم، پیاپی ۹، صص ۴۹-۷۵.
- ۵۱- ----- (۱۳۹۰). «نگاهی به پنندهای مکتوب بر ابزار و لوازم زندگی ایرانیان باستان و اثر آن بر ادب فارسی و عربی» مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز، (مجله علوم اجتماعی و انسانی سابق)، سال سوم، شماره اول، پیاپی ۷، صص ۱۴۷-۱۷۸.
- ۵۲- ----- و فروغی، آزاده. (۱۳۹۰). «تأملی در سرچشمه‌های حکمت در گلستان سعدی»، کتاب ماه، ادبیات، سال چهارم، شماره ۴۸، پیاپی ۱۶۲، صص ۳۶-۴۶.
- ۵۳- ----- (۱۳۸۹). «نقبی به روشنایی در جستجوی امثال ایرانی در نظم عربی»، مجله علمی و پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره جدید، سال اول، شماره ۲، صص ۶۹-۹۶.
- ۵۴- ----- (۱۳۸۸). «نکته‌ای درباره مقاله تاج در دائرة المعارف بزرگ اسلامی»، گزارش میراث، دوره دوم، سال چهارم، شماره سی و پنجم، مهر و آبان، ص ۲۵.
- ۵۵- ----- (۱۳۸۸). «تأثیر پنندهای انوشیروان و بزرگمهر بر گلستان سعدی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، سال ۱۷، شماره ۶۴، صص ۹۱-۱۲۴.
- ۵۶- ----- (۱۳۸۷). «تأثیر کلام علی (ع) در ادب الصغیر»، مجله مقالات و بررسی‌ها، دانشکده الهیات دانشگاه تهران، دفتر ۸۸، صص ۵۳-۷۱.
- ۵۷- ----- (۱۳۸۵). «تأثیر ترجمه عربی کلیله و دمنه بر ادب عربی» معارف، دوره بیست و دوم، شماره پیاپی ۶۴ و ۶۵، صص ۸۵-۱۱۴.
- ۵۸- ----- (۱۳۸۴). «بازشناسی منابع حکمت‌های عربی کتاب امثال و حکم دهخدا»، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۳، صص ۵۵-۶۹.
- ۵۹- ----- (۱۳۸۴). «جستاری در کشف ریشه‌های ایرانی مفاهیم مشترک حکمی متنبی و فردوسی»، مجله فرهنگ، ویژه ادبیات، صص ۸۳-۱۰۵.
- ۶۰- محقق، مهدی (۱۳۳۹). «تأثیر زبان فارسی در عربی»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره چهارم، سال هفتم، صص ۹۱-۱۰۰.

- ۶۱- ----- (۱۳۷۹). «واژه‌های فارسی در کتاب تقویم الأدویه حبیش بن ابراهیم تفلیسی، نامه فرهنگستان، شماره ۳-۶ (پیاپی ۱۵)، صص ۸-۲۸.
- ۶۲- محمدی ملایری، محمد. (۱۳۶۲). «سرگذشت هرمزان»، مقالات و بررسی‌ها، شماره ۹، صص ۵۲-۷۱.
- ۶۳- مرادیان، خدامراد. (۱۳۵۴). «تعریب یا عربی بودن واژه‌های بیگانه، واژه‌های پارسی در زبان تازی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۹۱-۹۲، صص ۳۶۰-۳۶۴.
- ۶۴- میرزایی، فرامرز، رحمتی ترکاشوند، مریم. (۱۳۸۹). «بررسی و تحلیل برخی از وام واژه های فارسی دیوان ابونواس»، فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)، سال دوم، دوره جدید، شماره دوم، صص ۲۱۷-۲۴۲.
- ۶۵- نظری منظم، هادی. (۱۳۸۹). «ادبیات تطبیقی: تعریف و زمینه‌های پژوهش»، مجله ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره جدید شماره ۲، صص ۲۲۱-۲۳۸.